

## بررسی آثار داستانی جبرا ابراهیم جبرا از دیدگاه نقد کهن الگویی\*

(با تکیه بر داستان‌های "صراخ فی لیل طویل"، "صیادون فی شارع ضیق"، "السفینة"، "البحث عن ولید مسعود")

عزت ملا ابراهیمی<sup>۱</sup>، دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران  
صغری رحیمی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی

### چکیده

نقد کهن‌الگویی که مبتنی بر نقد روان‌شناختی است، یکی از رویکردهای اصلی نقد ادبی معاصر به شمار می‌رود که به کشف ماهیت و ویژگی اسطوره و کهن‌الگوها و نقش آن‌ها در ادبیات می‌پردازد. هدف از این پژوهش بررسی رمان‌های جبرا ابراهیم جبرا براساس دیدگاه نقد کهن‌الگویی و ظهور بعد ناخودآگاه جمعی و اسطوره در آثار این نویسنده است. فرضیه پژوهش براین مدعا است که این نویسنده در آثار خود به سطح ناخودآگاه جمعی ذهن یا کهن‌الگوها توجه داشته است. سوال اصلی پژوهش این است که آیا می‌توان رمان‌های جبرا را براساس نقد کهن‌الگوهای قهرمان و بازگشت او و مرگ و تولد دوباره تحلیل و بررسی کرد؟ رمان‌های برگزیده شده از آثار جبرا ابراهیم جبرا به روش تحلیلی - اسنادی بر اساس نقد کهن‌الگویی، بررسی و بر اساس کهن‌الگوهای قهرمان و بازگشت او و مرگ و تولد دوباره و تبلور نمادهای کهن‌الگویی درخت، کوه، دره، غار، چشمه، چاه و اعداد و توجه به برخی اسطوره‌ها در رمان‌های وی تحلیل شده است. از یافته‌های پژوهش در می‌یابیم که رمان‌های جبرا کهن‌الگوهای قهرمان و مرگ و تولد دوباره نمود یافته و نویسنده از نمادها و اساطیر برای معنا بخشی بیشتر به آن‌ها بهره گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** جبرا ابراهیم جبرا، نقد کهن‌الگویی، قهرمان، مرگ و تولد دوباره.

## مقدمه

نقد کهن الگویی که از نتایج تحقیقات علمی مانند روان‌شناسی، مردم‌شناسی، تحلیل ادیان و تاریخ تمدن در نقد و تحلیل متون ادبی بهره می‌گیرد، در نیمه دوم قرن بیستم با نظریات کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) روان‌شناس و متفکر سوئیسی مطرح شد. وی در ۱۹۱۹ با لحاظ کردن یافته‌های فریزر و الهام گرفتن از نوشته‌های سنت اگوستین، فیلسوف مسیحی قرن چهارم و پنجم میلادی که «اندیشه‌های اصلی مستتر در فهم الهی» یا همان مثل افلاطونی را آرکی تایپ نامیده بود، صور ثابت اساطیری را نیز به همین نام خواند.

یونگ ناخودآگاه را به دو دسته تقسیم می‌کند: ناخودآگاه فردی و جمعی؛ ناخودآگاه جمعی میراثی است از زندگانی ادوار گذشته، از زندگی نیاکان و حتی دورانی که بشر پیش از تاریخ می‌زیسته که همه مردم در ناخودآگاه جمعی سهیم‌اند. اما آرکی تایپ (صورت اساطیری، کهن‌الگو...) را مشکل می‌توان تعریف کرد. آرکی تایپ طرح کلی رفتارهای بشری است

که منشأ آن همان ناخودآگاه جمعی است. صورت مثالی آن در خواب‌ها و رؤیاهای انسان، توهمات، خیال‌پردازی، هنر و ادبیات خود را نشان می‌دهد و به طور کلی بر ما نظارت و نفوذ دارد (شمیسا، ۱۳۹۱، ۲۸۸).

جبرا ابراهیم جبرا (۱۹۲۰) از داستان‌نویسان برجسته فلسطین و جهان عرب به شمار می‌رود که با ترجمه بخش «ادونیس» از کتاب «شاخه زرین» جیمز فریزر، نقش ارزنده‌ای در آشنایی ادیبان نسل جدید بخصوص در عراق، با اسطوره‌های شرقی داشت. او بر شاعران معاصر عرب تأثیر به‌سزایی نهاد «چندان‌که تأثیر سرزمین ویران الیوت را بسیار کم‌رنگ کرد» (جیوسی، ۲۰۰۷، ۷۹۴).

جبرا به همراه چند تن از شاعران معاصر عراق به «شعراء تموز» که یکی از اساطیر مشهور شرقی است معروف هستند. آشنایی جبرا با اسطوره و نمادهای اسطوری و فراخوانی آن‌ها به شکلی نو در آثار منظوم و منثور خود برای بیان مفاهیم جدید بخصوص مسأله فلسطین، توجه این نویسنده را به ناخودآگاه جمعی بشری و کهن

بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن‌الگویی ۸۵

الگوها نشان می‌دهد. بررسی این کهن‌الگوها به درک عمیق‌تر معانی، رمزها و صور ثابتی که جبراً در رمان‌های خود بکار گرفته کمک می‌کند.

هدف این پژوهش بررسی برخی کهن‌الگوها از جمله کهن‌الگوی «قهرمان و بازگشت او» و «مرگ و تولد دوباره» و نیز تبلور نمادهای کهن‌الگویی درخت، کوه، دره، غار، چشمه، چاه و اعداد و ظهور در نمایه اسطوره‌ای در رمان‌های «صراخ فی لیل طویل»، «صیادون فی شارع ضیق»، «السفینه»، «البحث عن ولید مسعود» جبراً ابراهیم جبراً است. پژوهش در پی پاسخگویی به این سوال اساسی که آیا می‌توان کهن‌الگوهای «قهرمان و بازگشت او» و «مرگ و تولد دوباره» را در این آثار جبراً بررسی و تطبیق داد؟ فرضیه تحقیق بر این اصل استوار است که آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً را می‌توان براساس نقد کهن‌الگویی بررسی کرد.

در همین راستا پژوهش با تکیه بر نقد کهن‌الگویی و به شکل تحلیلی-اسنادی به بررسی رمان‌های برگزیده جبراً ابراهیم جبراً می‌پردازد. پس از تعریف کهن‌الگوهای «قهرمان و بازگشت او» و «کهن‌الگوی مرگ و حیات دوباره» با توجه با آراء یونگ و ناقدان در این زمینه و مشخص کردن معیارهای آن به بررسی و تحلیل آن‌ها در آثار داستانی جبراً می‌نشیند.

از مهم‌ترین نتایج این پژوهش این است که کهن‌الگوهای «قهرمان و بازگشت دوباره او» و «مرگ و تولد دوباره» در رمان‌های برگزیده از جبراً حضور داشتند و این کهن‌الگوها از مهم‌ترین کهن‌الگوهای در رمان‌های جبراً محسوب می‌شوند که در سایه آن‌ها کهن‌الگوهای دیگر شکل می‌گیرند. جبراً برای تثبیت و معنا بخشی به این کهن‌الگوها از اساطیری از جمله «تموز»، «سندباد بحری»، «مسیح (ع)» بسیار بهره گرفته است.

### پیشینه پژوهش

تاکنون آثار برخی از شاعران و داستان‌نویسان عرب از دیدگاه نقد کهن‌الگویی مورد بررسی قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در چکامه سرزمین ویران الیوت و اشعار سیاب بر مینای نظریه کهن‌الگوها، علی اکبر احمدی چناری، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بررسی کهن‌الگوی سایه در اشعار بلند الحیدری، وفادار کشاورزی و مرضیه فیروزپور، فصلنامه لسان مبین، سال چهارم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۹۲

بررسی کهن‌الگوی آنیما و تولد دوباره، عباس طالب زاده شوشتری و کلثوم تنها، نشریه زبان پژوهی، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

تحلیل کهن‌الگوی نقاب و سایه در شعر نازک الملائکه، حمیدرضا مشایخی و محمود دهنویی و نوشین صادقی، مجله الجمعية العلمية الايرانية، شماره ۳۱، سال ۱۳۹۳  
همچنین آثار جبرا ابراهیم جبرا نیز تاکنون از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی پژوهشگران قرار گرفته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- تقابل سنت و تجدد در رمان‌های جبرا ابراهیم جبرا، رباب آزاد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

- جبرا ابراهیم جبرا و روایت «صیادون فی شارع ضیق»، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۶.  
- الحدائیه و ما بعد الحدائیه فی روایه «البحث عن ولید مسعود» لجبرا ابراهیم جبرا، جواد اصغری، مجله اللغة العربیة و آدابها، سال ۷، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۸.  
- بیگانگی در داستان «البحث عن ولید مسعود» جبرا ابراهیم جبرا، حسین ناظری و راضیه خسروی، مجله زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۸، ۱۳۹۲.  
با این همه تا کنون آثار وی از دیدگاه کهن‌الگویی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است.

## کهن‌الگوها

### کهن‌الگوی «قهرمان» و «بازگشت او»

مطالعه و مقایسه قهرمانان در روایت‌های اسطوره‌ای فرهنگ‌های مختلف نشان می‌دهد که شباهت‌های شگفت‌انگیزی میان این اسطوره‌ها و فرایند شکل‌گیری آن‌ها وجود

## بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۸۷

دارد. از نظر یونگ، کهن الگوی قهرمان در واقع، همان بخش «خود آگاه» روان است است؛ قهرمانی که یکایک انسان‌ها حضور دارد و در اشکال مختلف هنری، همچون داستان، موسیقی و نقاشی متجلی می‌شود (یونگ، ۱۳۸۷، ۱۲). کار هنرمند این است که به تصویر ذهنی حاضر در روان خود، جان می‌بخشد و او را در معرض دید عموم قرار می‌دهد.

نکته اساسی در تبیین این کهن الگو، آن است که هر چند سفر قهرمان از چارچوب کلی و جهانی پیروی می‌کند، می‌تواند شکل‌های بی‌نهایت متنوعی به خود بگیرد. قهرمان در طی مراحل مختلف زندگانی خود به کارهای خاصی برای رسیدن به هدفی خاص دست می‌زند که معمولاً در ادبیات و اسطوره‌ها، به سه صورت ظاهر می‌شود:

**الف: کاوش:** قهرمان (منجی و فدایی) سفر طولانی را آغاز می‌کند که طی آن باید وظایف سنگینی همچون جنگ با غول‌ها، حل معماهای بی‌پاسخ، ازدواج با یک شاهزاده و مانند آن را به انجام برساند.

**ب: نوآموزی:** قهرمان برای گذر از مرحله بی‌خبری و خامی و برای رسیدن به بلوغ فکری و اجتماعی، باید وظایف و مقدرات شکنجه آور را از سر بگذراند. این مرحله خود غالباً از سه بخش رهسپاری، دگرگونی و رجعت تشکیل می‌شود.

**ج: فداکاری و ایثار:** قهرمان (که نماینده رفاه قبیله یا مملکت است) باید جان خود را بدهد و به کفاره گناهان مردم تا دم مرگ رنج بکشد تا مملکت را به باروری و زاینندگی برساند (گرین و همکاران، ۱۳۸۳، ۱۶۶).

## کهن الگوی بازگشت

این نمونه را می‌توان زیر مجموعه از یک کهن الگوی بزرگ‌تر یعنی کهن الگوی قهرمان تلقی کرد. در اساطیر قهرمان در مسیر خود به مسائل و مشکلاتی برمی‌خورد که مانع از ادامه سفر او می‌شوند اما او باتوجه به ویژگی‌های ذاتی و هوش سرشارش این موانع را پشت سر می‌گذارد.

قهرمان پس از یافتن طلسم به سرزمین‌اش باز می‌گردد تا خشکسالی را برطرف کند و یا شیشه‌ی عمر دیو را بشکند. اکنون سفر توانایی این کار را به او داده است که کشورش را نجات دهد.

علاوه بر این رویکرد به کهن‌الگوی بازگشت، می‌توان نمونه‌های دیگری را نیز از این مفهوم، در فرهنگ‌های دیگر مشاهده کرد. بازگشت به خانه یا وطن گونه‌ای دیگر از کهن‌الگوی بازگشت است. این نمونه تنها در ساحت زندگی قهرمان نمی‌گنجد بلکه در ارتباط با زندگی همهی انسان‌هاست. اگر بخواهیم این باور را در ذهن بشر نخستین، ریشه‌یابی کنیم به تلقی او از زمین به عنوان مادر هستی دست می‌بایم. مادر هستی بارور کننده و بوجود آورنده‌ی همهی موجودات است، او مبدا و پایان جهان است. این اعتقاد که انسان از زمین زاده شده و دوباره به هنگام مرگ باید به زمین بازگردد در بسیاری از فرهنگ‌های کهن دیده شده است، آن‌چنان که "نوستالژی بازگشت به زمین" - مادر گاه پدیده‌ای جمعی می‌شود. و آن‌گاه علامت آن است که جامعه‌ای دست از مبارزه کشیده و به محو کامل نزدیک می‌شود (لیاده، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹).

### کهن‌الگوی مرگ و ولادت مجدد

از کهن‌الگوهایی که به نوعی با کهن‌الگوی قهرمان و بازگشت مرتبط و هم‌پوشانی دارد کهن‌الگوی مرگ و ولادت مجدد است.

کهن‌الگوی مرگ و تولد دوباره، از مسائلی است که ذهن انسان را از آغاز خلقت به خود مشغول ساخته است. در اساطیر ملل مختلف، مصداق‌هایی برای کهن‌الگوی تولد دوباره ارائه شده؛ برای نمونه رفتن یونس به شکم ماهی، نشانه مرگ او و بیرون آمدنش نشانه زایش دوباره است. همچنین رفتن اصحاب کهف به درون غار و بیرون آمدنشان همگی از کهن‌الگوهای مرگ و تولد دوباره حکایت دارند.

یکی از وجوه ولادت مجدد رستاخیز است یعنی استقرار مجدد هستی پس از مرگ. ولادت مجدد به معنای نوشدن و به مفهوم دقیق یعنی تولدی تازه در گردونه حیات فردی.

## بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۸۹

یونگ معتقد است ولادت مجدد فرایندی نیست که به طریقی بتوان مورد مشاهده قرار داد. نه می‌توان اندازه گرفت و نه وزن کرد و ولادت مجدد کاملاً دور از حواس است. در این جا با حقیقتی سروکار داریم که صرفاً روانی است و فقط به طور غیرمستقیم و از طریق احکام شخصی به ما انتقال یافته است (۱۳۷۶، ۵۹).

از منابع اصیل برای مطالعه کهن الگویی مرگ و تولد دوباره، قرآن و کتاب مقدس است. داستان یونس و اصحاب کهف و داستان موسی نمونه‌هایی از این نوع داستان‌ها است.

موتیف مرگ و نوزایی یکی از متداول‌ترین کهن الگوها موقعیت که نتیجه تشبیه و انطباق چرخش طبیعت با گردش حیات می‌باشد. بدین ترتیب صبح گاه و هنگام بهار نشانگر زایش و جوانی یا نوزایی و غروب و زمستان نشانه پیری یا مرگ است. این نظریه کاملاً با نظریه آرکی تایپی یونگ درباره مرگ و نوزایی و بازگشت به رحم مادر شباهت دارد.

## داستان‌های جبراً و تحلیل کهن الگویی آن‌ها

### کهن الگوی قهرمان

توجه به نقد کهن الگویی و اسطوری در رمان‌های جبراً به این دلیل است که وی در داستان‌های خود قهرمان فلسطینی یا قهرمان زندگی شهری را به گونه‌ای خلق کرده که الهام‌بخش مضمون اسطوره‌ای از قهرمان است. قهرمانان او پس از تحمل سختی‌ها و رنج‌های فراوان خواهان بازگشت به وطنشان یعنی فلسطین هستند، تا آن را آزاد سازند. جبراً در داستان‌های خود به شخصیت‌های خود ویژگی‌هایی اسطوری می‌بخشد. خصوصیات آن‌ها که خارج از قوانین واقعی تعریف شده است و این قهرمانان اسطوری از قوانین عادی سرکشی می‌کنند. جبراً به خوبی سطح واقعی داستان‌های خود را با سطح اسطوری و کهن الگویی که با ناخودآگاه جمعی در ارتباط است آمیخته است.

او در داستان «البحث عن ولید مسعود» شخصیت «ولید» را با شخصیت‌های اسطوری مانند «اسکندر» و «گیلگمش» در می‌آمیزد و گاه از آن‌ها فراتر می‌رود. در این

داستان «عیسی ناصر» دوست پدرش درباره او می‌گوید: گویا او یک روح از جهان دیگری بود (جبرا، ۱۹۹۸، ۱۰۶). «او قادر بر سیطره بر همه چیز بود» (همان، ۶۶) و «او قادر بود در یک لحظه اندیشه کند، سعی و تمرکز کند، بخندد و دوست بدارد» (همان، ۳۱۳) و «او ساده و مجنون و سرکش به نظر می‌رسید و قادر بود با دستانش خاک را به طلا تبدیل کند. او باهوش و صاحب بصیرت بود» (همان، ۱۹۹). ابراهیم حاج نوفل در توصیف خصوصیات و ذات این شخصیت اسطوری گویی با خود ذکر و مناجات می‌گوید: «راهنما، یگانه، خالق، عالم، مشوق، مهندس، مدرن ...» (همان، ۳۲۲). در تشبیه این شخصیت به اسکندر و گیلگمش می‌گوید: «ولید، به نوعی مرا به یاد اسکندر می‌اندازد، روزی که تصمیم گرفت به راز جاودانگی دست یابد. گیلگمش نیز این کار را کرد. با مردم اوروک با زورگویی و سرسختی رفتار کرد، سپس بزرگ و عاقل شد و عزم خود را برای دستیابی به راز جاودانگی راسخ کرد، زمانی که پس از تحمل رنج‌ها و سختی‌ها به گیاه جاودانه دست یافت، مار این گیاه را خورد و جاودانه شد» (همان، ۳۰۸). او برای این شخصیت مکان و فضای جادویی و اسطوره‌ای نیز خلق می‌کند و «ولید مسعود» قهرمان داستان در فضای جغرافیایی اسطوره‌ای که «صحرا» است ناپدید شده است. همچنین او را در ارتباط با «زنان اثری» و «وطن» قرار می‌دهد.

جبرا تبعید انسان فلسطینی را نمادی از سفر قهرمان تلقی می‌کند که پس از تحمل رنج‌های بسیار سرانجام به وطن بازخواهد گشت و ملت و میهن خود را خواهد رها کند. در این راستا جبرا از اسطوره‌هایی همچون تموز، حضرت مسیح (ع) و سندباد کمک می‌گیرد. قهرمانان اسطوره‌ای او پس از هجرتی طولانی و فرو رفتن تا ژرفنای تاریخ دوباره زنده می‌شوند و سرسبزی، حاصلخیزی و رهایی انسان از چنگال ستم و تاریکی را به دنبال دارند.

شخصیت فلسطینی که پس از اشغال ۱۹۴۸ از وطنش رانده شده، برای نجات سرزمین و مردم میهنش به هر جا سر می‌کشد، تا راه چاره‌ای برای رهایی آنان بیابد. این شخصیت در رمان‌های جبرانماد «قهرمان» تلقی شده و با مرحله دوم یعنی «پاگشایی» قهرمان قابل تطبیق است.



## بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن‌الگویی ۹۱

همان‌طور که قهرمان اسطوری در مسیر سفر خود با یک زن یا شاهزاده آشنا می‌شود و مسیر سفر او با این زن گره می‌خورد، جبراً نیز در داستان‌های خود شخصیت‌های زنانی را خلق می‌کند که در کنار قهرمانان داستان‌های او قرار می‌گیرند و با تدبیری که نویسنده در داستان به کار می‌بندد شکلی اسطوری و جادویی می‌گیرند.

یکی از بارزترین آثار او که دارای این ویژگی است، رمان «البحث عن ولید مسعود» است. ارتباط «ولید مسعود» با زنان متعدد یکی از جلوه‌های اسطوری شخصیت اوست. زنانی که «هرچقدر از آن‌ها فرار می‌کند اما در هر مسیری که می‌رود با آن‌ها برخورد پیدا می‌کند» (همان، ۳۵). «ریما»، «جنان ثامر»، «وصال رووف»، «شهد» و «مریم الصفار» زنانی هستند که شیفته او شده‌اند. «وصال» درباره او می‌گوید: «با ولید دنیای غریبی را کشف کردم، دنیای غریبی که در آن سیر کردم و با آن انس گرفتم و زمانی که از این دنیا بازگشتم آن انسان سابق نبودم» (همان، ۲۶۶). این شیفتگی و اغوا شدن زنان نسبت به «ولید مسعود» با «الیه عشتار» و شیفتگی او نسبت به «تموز» همانند می‌شود. همچنان که «تموز» قربانی اغواگری «عشتار» بود، ولید نیز قربانی اغواگری‌های این زنان بود.

از آنجایی که «سرزمین» در این داستان بخشی از وجود و هویت فرد شده و به مفهومی برای جست و جوی افراد از معنای وجودی خود تبدیل شده است، ناپدید شدن «ولید مسعود» برای دست یافتن به این هویت و وجود حقیقی خود است. جست و جوی او گاه در میان زنان و مادر خویش و سرزمین خود که در نهایت نیز همه این زنان را رها کرد و به سوی سرزمین خود بازگشت برای یافتن هویت و سرزمین خود است. چیزی که به تعبیر خود «روزی نتوانستم به آن فکر نکنم» (همان، ۳۵). همه این حوادث در درون خود دلالت‌هایی اسطوری و کهن‌الگویی دارد. «ولید» زمانی که به دشت‌ها و تپه‌های سرزمینش فلسطین نزدیک می‌شود می‌گوید: «شهر من.. اگر لازم است که تو با عذاب شدن و مرگ من زنده بمانی، آن‌ها مرا عذاب و شکنجه می‌دهند و من می‌میرم» (همان، ۲۴۴).

## بازگشت قهرمان

در داستان‌های «صراخ فی لیل طویل»، «صیادون فی شارع ضیق»، «البحث عن ولید مسعود» مفهوم بازگشت به سرزمین درونمایه اصلی داستان است اما نویسنده با هنرمندی این مفهوم را با کهن الگوی بازگشت قهرمان پیوند زده است. برای مثال در رمان «السفینه» شخصیت‌های داستان هر یک به دلیلی سرزمین مادری خود را ترک می‌کنند، اما یاد وطن پیوسته در اذهان آن‌هاست. نام این داستان با عنوان «کشتی»، نمادی برای سفر در عالم سُفلی و جهنم، است که مسافرانی را در این دریا با خود به همراه دارد. بعضی از آن‌ها موفق به خروج از این عالم سفلی می‌شوند، اما برخی دیگر مانند «دکتر فالح» در آن‌جا خودکشی می‌کنند. جبراً این داستان را با سفرهای اسطوره‌ای «سندباد بحری» مرتبط ساخته و برای داستان فصایی اسطوری خلق کرده است. قهرمان داستان با سختی‌های فراوانی مواجه می‌شود و دوستان و همراهان خود را از دست می‌دهد اما سرانجام با موفقیت و ثروت‌های بیشمار به وطن باز می‌گردد.

در گفتگوی میان «عصام» و «ودیع»، از قهرمانان اصلی داستان «السفینه»، «ودیع» بر لزوم بازگشت تأکید دارد. اما «عصام» در پاسخ او می‌گوید: «به‌رغم تمام این‌ها، ماجراجویان، همچنان که تو گفتی، بسوی سختی‌ها و مشقت‌ها و منفعت‌ها فرار می‌کنند. آن‌ها فراری‌اند. حتی در کشورهای خود و در سایر کشورها بیگانه‌اند. مجهولات را در مکان‌های دور کشف می‌کنند، تا غربت خود را فراموش کنند و سرانجام پیروز و سعادتمند بازگردند به جهانی که می‌خواهند آن‌ها را در آغوش گیرد. اما مانند همه ماجراجویان و مانند همه سندبادها، زمان زیادی در کنار مردم باقی نمی‌مانند و دوباره احساس غربت و غریزه گریز و فرار بر آن‌ها غلبه می‌کند».

اما «ودیع» با این طرز تفکر «عصام» به مخالف است و می‌گوید: «آیا نمی‌بینی آن‌ها همه نقطه وحدت و یک مبدا دارند که دوباره به آن بازمی‌گردند. هنری لایارد با گاوهای بالدار به موزه انگلستان بازگشت. سندباد نیز حالی که با خود جواهرات زیادی به همراه داشت به بغداد بازگشت. غربت دوری از مبدا و سرچشمه است. اما سرزمین ریشه و جوهره‌ی امور است. سرزمین که با کشفیاتمان دوباره به آن بازمی‌گردیم همه

### بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۹۳

چیز است، در حالی شاید دوباره از آن فرار کنیم. حال باید بازگردیم، حتی اگر مجبور شویم دوباره پرواز کنیم. باید زیر پاهایمان زمین محکمی باشد، دوستش داشته باشیم و بخاطر آن بجنگیم و از شدت عشق و مبارزطلبی مان نسبت به آن هجرت کنیم و دوباره بدان بازگردیم» (جبراً، ۲۰۰۸، ۸۳).

"ودیع" در ادامه سخنان خود میان "لمی"، از قهرمانان زن داستان جبراً و سرزمین مادری ارتباط برقرار می‌کند و خطاب به دوستش می‌گوید: «سرزمین. سرزمین راز زندگی توست. چه با "لمی"، چه بدون او. سرزمین مجبورت می‌کند که دوباره به آن بازگردی. هر کار بکنی و هر کجا که بروی، "لمی" همان خاک است؛ کشت و زرع و آب است. او در حقیقت سرزمین است؛ هر طور تصور کنی، هر چند در گرفتن داستان او ناکام باشی» (همان، ۸۴).

### مرگ و تولد دوباره

این تولد و نوزایی در رمان‌های جبراً با سوختن در «آتش» و گاه «فرو رفتن در آب» است که این مفاهیم داستان‌های او را با اسطوره‌های ققنوس، تموز، سفر سندباد بحری، عشتار و حضرت مسیح (ع) گره می‌زد. اسطوره‌هایی که هرکدام نمونه‌ای از سفر قهرمانانه و مرگ و تولد مجدد هستند.

در داستان «صراخ فی لیل طویل» آتش و سوختن در آن و در داستان «صیادون فی شارع ضیعی» فرو رفتن در آب و بیرون آمدن از آن در داستان «السفینه» بازگشت از سفر با کشتی به وطن و در داستان «الیحث عن ولید مسعود» ناپدید شدن «ولید مسعود» در صحرا که به نحوی تصویری از رستاخیز تموز که به معنی زنده شدن حیات پس از مرگ است و صحرا نماد ابدیت و بی‌نهایت بودن زندگی فرض شده است، نماد نوزایی دوباره هستند.

### نمادهای کهن الگویی در داستان‌های جبراً

جبراً در داستان‌های خود از رمزها و نمادهای بسیاری که به کهن الگوها و اساطیر اشاره دارند استفاده می‌کند و این شیوه یکی از رویکردهای او در تعبیر از معانی مقصود

خویش است. او غالباً نمادها و رمزهای مذهبی، تاریخی، اسطوری، فرهنگی و فولکلور، اسطوری و ادبی را بخصوص رمزهای اسطوری و مذهبی را که با دین مسیحیت و کلیسا و اسلام و قرآن کریم در ارتباط است هم آمیخته است. بیان همه آنها در فرصت این پژوهش نبوده و در این پژوهش تنها به مهم‌ترین آنها که در ارتباط با کهن الگوهای قهرمان و مرگ و نوزایی هستند بیان شده است.

### آتش

آتش رمز مرگ و باززایی و از نمادهای تطهیر است. در نمادگرایی تمدن‌های اقوام باستان، آتش سرچشمه‌ای قدسی دارد و پرتوهای آن بسان پرتوهای خورشید، رمز تولد دوباره، تطهیر و اشراق است (شوالیه، ۱۳۸۴، ۶۳).

این سوختن در آتش می‌تواند نمادی از افسانه «فینیق یا ققنوس» باشد؛ پرنده‌ای که عاشق سوختن است، می‌سوزد، خاکستر می‌شود و از میان خاکسترش، جوجه‌ای که در واقع خودش است، سر برمی‌آورد و زندگی دوباره‌ای را آغاز می‌کند. این افسانه در اصل متعلق به مردم فینیقیه باستان است که در حال حاضر شامل کشورهای لبنان، سوریه و بخش‌هایی از سرزمین‌های مجاور آنهاست. ولی بعدها به اشکال مختلف توسط دیگر ملت‌ها نیز به کار گرفته شد. این اسطوره نماد «زندگی دوباره پس از مرگ» است و اینکه مردن نشانه فناپذیری نیست. چه، روح ققنوس هم‌زمان با مرگش در جسم موجودی دیگری حلول می‌کند و به دنیا باز می‌گردد. نویسندگان معاصر عرب آن را به عنوان نمادی برای ارائه واقعیت‌های مختلف که البته همگی در یک محور متحدند، به کار می‌گیرند؛ آن محور زندگی دوباره و رستاخیز و یا به قول این نویسندگان "بعث" است (عرب، ۱۳۸۳، ۴۶).

جبرا در رمان "صراخ فی لیل طویل"، شهر را به عنوان "جهنم" و مکانی تیره و تاریک قرار می‌دهد. ماجرای داستان در طول یک شب اتفاق می‌افتد. قهرمان داستان از ابتدا تا پایان آن پیش می‌رود و در نهایت این شب "رکزان"، شخصیت داستان، آتش مطهر را روشن می‌کند تا تمام گذشته، عقائد کهنه و سنتهای فرسوده را به آتش کشد. وقتی

بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۹۵

قهرمان داستان آتش را می‌بیند، چنین می‌گوید: «فهمیدم که آتش مقدس روشن شده تا به گناهان جاری در قصر خاتمه دهد». آتش مقدس به تمام تضادها، نابرابری‌ها، گناهان و فساد شهر خاتمه می‌دهد. در این هنگام سفر قهرمان در "لیل طویل" پایان می‌یابد و آن کنایه‌ای از عالم مرگ و تاریکی است که در نهایت به سوی طلوع خورشید و "انبعاث" یا «رستاخیز» گام برمی‌دارد:

«خورشید با اشعه‌هایی که سراسر افق را آکنده بود، سر بر آورد» (جبراً، ۱۹۸۸، ۶۲).

این سوختن در آتش معادل تولد دوباره و رستاخیز جامعه در برابر سنتها و عقب ماندگی‌هاست.

## آب

یکی از راه‌های تولد دوباره، شست و شو و غسل در "آب" است. «آب به علت اینکه هر شکل و صورتی را از هم می‌پاشد و هر تاریخ و سرگذشتی را مضمحل می‌کند، دارای قدرت تطهیر، تجدید حیات و نوزایی است. زیرا آنچه در آب فرو می‌رود، می‌میرد و آنکه از آب سر بر می‌آورد، چون کودکی بی‌گناه و بی‌سرگذشت است که می‌تواند گیرنده وحی و الهام باشد» (الیاده، ۱۳۸۹، ۱۹۴). از این رو الیاده، غوطه زدن در "آب" را رمز رجعت به حالت پیش از شکل‌پذیری و تجدید حیات و زایشی نو می‌داند (همان). جبراً در رمان "السفینه" به باروری، زایش و تعمید "آب" مقدس اشاره دارد. وقتی "ودیع"، قهرمان اصلی داستان، کودکی خود را در بیت‌لحم به یاد می‌آورد که در رودخانه‌های آنجا با دوستش "فایز" شنا می‌کردند، می‌گوید: «اینجاست عرق، اینجاست ریشه و اینجاست رحم». سقف غار کوتاه بود. فایز تا می‌توانست خم شد تا بتواند با «دستانش راز میلاد شهر را حس کند...؛ راز اورشلیمو آب را!» (جبراً، ۲۰۰۸، ۵۹).

"ودیع" در داستان "السفینه" در این باره می‌گوید: «این زمینی که از صخره‌های آن غارها، صعومعه‌ها و مساجد ساخته شده است، قدمت این شهر را در طول تاریخ نشان می‌دهد. شاید در باطن "اورشلیم" آتشی است که خاموش نمی‌شود، همچنان که در درون ماست. در آنجا آتشی است که از زمان کودکی در دل ما فرود می‌آید و تنها آثاری

مانند زخم‌های مسیح (ع) در دست و پا به جا نمی‌گذارد. بلکه قلب را نیز پاره پاره می‌کند و تا ابد زخم خورده می‌سازد. چنان‌که درون "اورشلیم" نیز زخم‌دار است. چه بسا جسم نیز بر اخگر می‌گدازد و از آن چوبی محکم به سختی فولاد باقی ماند. اما یک سؤال باقی‌ست که آن آتش از کجا فرو می‌آید و چه کسی باید آن را بپذیرد» (همان، ۴۹).

### درخت

یکی از رایجترین صورتهای کهن الگویی تصویر درخت است. این پدیده صورت مثالی زندگی، حیات و دگرگونی‌های مختلف آن است. درخت در اسطوره‌های کهن، رمز آفرینش کیهان است. درخت در طول سال دچار تغییراتی مشخص و مبرهن می‌شود و هر فصل را با تغییرات خود بخوبی نشان می‌دهد. از این رو آن را تعریف کننده زمان می‌نامند و آن را دال حیات کیهان قلمداد می‌کنند. استمرار رشد نباتات نشان تجدید حیات ادواری و پاینده عالم و یادآور اسطوره بازگشت جاودانه است (دوبوکور، ۱۳۷۶: ص ۲۱).

درخت یکی از نمادهای اسطوری و کهن الگویی در داستان‌های جبر است که از آن برای تعبیر از حیات و آفرینش مجدد و نیز رشد و آگاهی و بلوغ بکار می‌گیرد. شخصیت‌های داستان‌های او زمانی که فلسطین را به یاد می‌آوردند درختان زیتون و سرسبزی آن جزئی از خاطرات آن‌ها است.

### کوه

کوه مکانی برای عروج و به عبارتی روشن‌تر سیر اندیشه به جهان فرار است. کوه‌ها جایگاه خدایان، مقدسان و عبادت عابدان و زاهدان است. کوه در رمان‌های جبر نماد مکانی مقدس و پاک و مکانی برای عروج و تعالی است. او مدام به کوه‌های فلسطین بخصوص کوه اورشلیم مکانی مقدس و به نوعی دنیای ناشناخته درون است.

"ودیع" در داستان "السفینه" در این باره می‌گوید: «این زمینی که از صخره‌های آن غارها، صعومعه‌ها و مساجد ساخته شده است، قدمت این شهر را در طول تاریخ نشان

بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن‌الگویی ۹۷

می‌دهد. شاید در باطن کوه "اورشلیم" آتشی است که خاموش نمی‌شود، همچنان که در درون ماست. در آن‌جا آتشی است که از زمان کودکی در دل ما فرود می‌آید و تنها آثاری مانند زخم‌های مسیح (ع) در دست و پا به جا نمی‌گذارد. بلکه قلب را نیز پاره پاره می‌کند و تا ابد زخم خورده می‌سازد. چنان‌که درون "اورشلیم" نیز زخم‌دار است. چه بسا جسم نیز بر اخگر می‌گدازد و از آن چوبی محکم به سختی فولاد باقی ماند. اما یک سؤال باقی‌ست که آن آتش از کجا فرو می‌آید و چه کسی باید آن را بپذیرد» (همان، ۴۹).

### چاه

چاه‌ها همواره در ذهن بشر جلوه‌ای اسرار آمیز داشته‌اند چرا که نامرئی هستند و کسی به عمق آنها راه ندارد. شمیسا چاه را دنیای ناخودآگاه و بیرون کشیدن آب از آن را بیرون کشیدن محتویات اعماق درون می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۳، ۲۰۴).

در رمان‌های جبراً چاه و کوه و غار از نمادهایی هستند که شخصیت‌های جبراً زمانی که در جریان خاطرات خود در فلسطین سیر می‌کنند آن‌ها را به یاد می‌آورند که در واقع نوعی فرورفتن در اعماق وجود برای بازیابی خود و هویت خود هستند.

### کودک

نماد طفل یا کودک نمونه‌ای از یک کهن‌الگویی مشترک است که می‌تواند گواه یا مستلزم حرکت و پیشرفت از طریق پس‌رفت اخلاقی باشد و نهایتاً نمادی از مرگ و نوزایی را در روان انسان شکل می‌دهد. رؤیت یک کودک در رؤیا می‌تواند نقطه عطفی در زندگی یا تجربیات روانکاوانه فرد باشد و در عین حال می‌تواند خبر از پیش‌آگاهی مفیدی دهد. انگاره «کودک آسمانی» در بسیاری از فرهنگ‌ها مشاهده می‌شود و شاید حاکی از حیات و انتخاب مسیر دوباره، احساس حضور آزادی و نشاط کودکانه باشد. زیرا کودک همواره ظرفیت تحول دارد. پس از انعقاد نطفه، به تدریج پرورش می‌یابد و در زمانی مناسب زاده می‌شود و می‌تواند نماد "خویشتن"، نشانگر روند فردیت یافتن

یا تحقق "خویشتن" و نوزایی باشد.

در رمان‌های جبرا نیز همواره دوران کودکی و خاطرات آن وجود دارد؛ کودکی که سراسر صداقت، پاکی، رشد و نمو است. این کهن‌الگو در رمان‌های جبرا با کهن‌الگوی بازگشت قهرمان و تولدی دوباره ارتباط دارد. قهرمانی که دوران زایش و ناپختگی را طی می‌کند و به بلوغ و آگاهی می‌رسد.

کودکی در رمان "البث عن ولید مسعود" به شکل بارزتری خودنمایی می‌کند که افزون بر بازگشت به خاطرات گذشته، نماد مفاهیم دیگری چون تغییر و رشد، هویت نمادین دیگر، جهان دیگر، خلاقیت و استعداد و تولدی دوباره است؛ کودکی که در مقابل انسان بالغ و جهان پیرامون او قرار می‌گیرد. از این رو "ولید"، از قهرمان اصلی این رمان می‌گوید: «دلم می‌خواست آن‌طور که می‌خواهم جهان را تغییر دهم، در حالی که عابران را نگاه می‌کردم از بالای درختی که مشرف به راه بود و به بیابان منتهی می‌شد. می‌خواستم که جهان تغییر کند، درحالی که من بالای شاخه‌های درخت نشسته بودم و از گردوهای سبز آن می‌خوردم. می‌خواستم که خودم تغییرکنم در حالی که هنوز ده سالگی را پشت سر گذاشته بودم. اما نمی‌دانستم چطور باید تغییر کنم» (جبرا، ۱۹۸۵، ۱۷۷).

جبرا تحول و رشد را پدیده‌ای دائمی می‌داند که از زمان کودکی در نهاد انسان‌ها وجود دارد؛ مانند کودکی که مراحل رشد و تغییر را با خود به همراه دارد. وی در این رمان از زبان "ولید" انگیزه تنسک خود در یکی از غارهای بیابان را به دلیل میل سرکش و مبهم‌اش برای اتصال به خواست الهی می‌داند و این «تحول درونی و تلاش‌اش برای تغییر را مقدمه‌ای برای تغییر دیگران قلمداد می‌کند» (همان، ۱۸۶).

این کودک صادق، بصیر و آگاه در رمان "غرف الأخری" نویسنده نیز حضور دارد. زمانی که قهرمان داستان که با نام‌های مختلف شناخته می‌شود، در می‌یابد که تمام آنچه در دنیا وجود دارد وهم و باطل است. تنها حقیقتی که دروغین و در پرده نیست، گُل سرخی است که دختر بچه‌ای به او می‌دهد؛ «وقتی از میان جمعیت برای بوسیدن او خارج می‌شود و او را به نام حقیقی‌اش، عمو فارس، صدا می‌زند» (جبرا، ۱۹۹۸، ۱۲۵).



## مادر

در تمام داستان‌های اسطوره‌ای و جهانی چهره‌های گوناگون کهن‌الگوی مادر و همچنین طبیعت دوگانه او به چشم می‌خورد. البته نظر به تعداد خدایان و خدایان هر فرهنگ و جنبه‌های گوناگون کهن‌الگوی مادر، آشکار است که چهره‌ها و وجوه مادر اعظم نیز بیشمار باشد. آرکی تایپ مادر درست مثل زمین هم پرورنده و هم بلعنده است و سرچشمه همه توسعه‌های روحی فرد بشمار می‌آید. کودک در سال‌های اولیه وابستگی کاملی به مادر خود دارد. مادر برای او همه زندگی است. بعدها که انسان مستقل و از مادر جدا می‌شود، ولی مادر همواره برای او مادر باقی می‌ماند. (یونگ، ۱۳۸۲، ۲۶)

در داستان‌های جبراً "زن"، "مادر" و "وطن" یک مفهوم و یک معنا دارند. یعنی وطن و سرزمین در قالب مادر و زن تعبیر می‌شود و تمام آشفتگی و بیگانگی شخصیت‌های او ناشی از فقدان میهن یا مادر است. از این رو در رمان "السفینه" عصام، شخصیت داستان، در چهره "لمی" مادر خود را تداعی می‌کند و عصیان و سرکشی او را شبیه مادرش می‌داند: «لمی نیز طریقه او را دارد. او از خاندان غضبان بن خیون بود. شاید این راز شباهت بین او و مادرم باشد که سبب مجذوبیت من به او شد، زمانی که او را در یکی از مهمانی‌ها مشهور دیدم» (جبراً، ۲۰۰۸، ۱۳۷).

در جای دیگر داستان "ولید" خطاب به "شهد"، محبوب‌ترین زن در نزد خود، می‌گوید: «همیشه تو را در بیست سالگی تصور می‌کنم. زمانی که تو را در صلیب سرخ دیدم، لباس فلسطینی با نقش و نگار بیت‌لحم و رام‌الله می‌فروختی. می‌دانی؟ مادرم پیراهن‌هایی مانند آنچه که تو آن روز می‌فروختی، می‌پوشیدی» (همان، ۲۵۹).

در اساطیر ملل مختلف نیز "زمین" به عنوان نماد مادر تلقی می‌شود (فروزنده، ۱۳۹۰، ۹). در رمان‌های جبراً ابراهیم جبراً نماد مثبت مادر بیش از همه در "زمین" تجلی یافته است. زمین از مهم‌ترین سمبل‌های مادر مثالی داستان‌های اوست؛ به سبب باروری، رویش، سرسبزی، تولد... که همگی از خصوصیات مادرند.

افزون بر آن "آب"، "چشمه" و "دریا" نیز از دیگر نمادهای مادر در داستان‌های جبراً به شمار می‌آیند (خلیل، ۲۰۰۱، ۱۲۳). افزون بر آن «آب نماد روشنایی، خیر و نیکی است و به دلیل باروری و زایش طبیعت از نمادهای مادر است» (شمیسا، ۱۳۸۲، ۱۷۶).

جبرا در آثار هنری خود به پاکی، زلالی، بی‌آلایشی، روشنایی بخشی و زایش آب اعتقاد دارد؛ آن هنگام که از «تعمید آب مقدس، تعمید روح القدس و تعمید آتش» سخن می‌گوید (۲۰۰۸، ۵۳). یا در رمان «صیادون فی شارع ضیق» فرو رفتن شخصیت‌ها در آب دجله را تعمید دوباره آن‌ها برای تغییر همه چیز می‌داند (۲۰۰۶، ۵۴).

نویسنده در رمان «السفینه» نیز به باروری، زایش و تعمید آب اشاره دارد. چه، «ودیع» به هنگام مرور خاطرات کودکی خود در بیت لحم و شنا در آب‌های آن‌جا، فریاد دوستش «فایز» را می‌شنود که می‌گوید: «اینجاست عرق، اینجاست ریشه و اینجاست رَحْم» (۲۰۰۸، ۵۹). دریا «ودیع» را به یاد فلسطین می‌اندازد: «دریای مدیترانه را دوست دارم. زیرا آن دریای فلسطین، دریای یافا، حیفا و دریای تپه‌های قدس غربی و روستاهای آن است. این رنگ آبی تنها چیزی است که از غربت من می‌کاهد. گویا من دوباره به سرزمینم رسیده‌ام، گویا من به برکة السلطان بازگشته‌ام و وسعت آن را با رودها و آبشارهای جوشانش، می‌بینم» (همان، ۲۳).

#### نمادهای اسطوری در داستان‌های جبرا

جبرا در داستان‌های خود از نمادهای اسطوره‌ای بهره می‌گیرد که با کهن‌الگوهای قهرمان و بازگشت او و مرگ و نوزایی در ارتباط هستند و در این اساطیر بیان‌کننده این صورت‌های ثابت بشری یا کهن‌الگوها هستند. از مهم‌ترین این اسطوره‌ها می‌توان به اسطوره تموز، مسیح (ع) و سندباد بحری اشاره کرد.

#### تموز (أدونیس)

یکی از مشهورترین اساطیر یونانی، اسطوره آدونیس است که در ادبیات معاصر عربی، شاعران و نویسندگان بسیاری بدان پرداخته‌اند. آدونیس اسطوره حیات دوباره است که با سرسبزی و نشاط در می‌آمیزد. بر اساس این اسطوره دوره‌ای از رخوت و انجماد بر همه جا سایه می‌افکند و آدونیس به عالم سفلی می‌رود. زمانی که از عالم سفلی نجات می‌یابد و به سطح زمین بر می‌گردد، سرسبزی و نشاط دوباره ظاهر می‌شود (مونسی و ملاابراهیمی، ۱۳۹۲، ۱۶۵).

## بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۱۰۱

در رمان‌های جبراً نیز به این اسطوره‌ها و مضامین آن‌ها توجه فراوان شده است. تبعید و دوری انسان فلسطینی از وطنش همچون فرو رفتن "تموز" در دل زمین است. جبراً در داستان‌های خود فضا و مکان‌هایی را خلق می‌کند که ویژگی اسطوری دارند.

### مسیح

مسیح (ع) از جمله شخصیت‌های دینی است که در رمان‌های جبراً حضور پررنگی دارد و به عنوان اسطوره‌ای برای بیان درد و رنج و نیز نجات‌دهنده و ایجاد کننده روح امید و پایداری به کار می‌رود. دردهایی که حضرت مسیح (ع) از قوم یهود کشید، درونمایه‌ای است تا نویسنده در آثارش به بیان رنج یک انسان فلسطینی بپردازد. بکارگیری اسطوره تموز، ققنوس و مسیح در کنار هم در آثار جبراً نمادی از رستاخیز و یادآور بازگشت مجدد و حیات پس از مرگ هستند.

### سندباد بحری

این شخصیت از اسطوره‌های پرکاربرد در ادب معاصر عربی به شمار می‌رود که جبراً نیز در آثار خود فراوان از آن بهره برده است. سندباد را از شخصیت‌های داستان‌های هزار و یک شب دانسته‌اند. او از بازرگانان بغداد و مرد ثروتمند و محترمی با احساساتی قوی بود که همواره کابوس‌هایش به واقعیت می‌پیوست. سندباد در پی رؤیاهایی که می‌بیند، از خانواده خود خداحافظی می‌کند و راهی دریا می‌شود. او ابتدا به قصد ماجراجویی و یافتن ثروت‌های زمین به سفر می‌پردازد. ولی زمانی که از میان امواج دریا سفر می‌کند، به انسان دیگری بدل می‌شود. در این سفر مشقت‌های زیادی می‌بیند. کشتی‌اش می‌شکند. دوستان خود را از دست می‌دهد و فقط او زنده می‌ماند. وی در این سفر با موانع زیادی مواجه می‌شود و پیوسته رؤیای خشکی را در دل می‌پروراند. او هفت مرتبه در عالم مجهولات فرو می‌رود و بیرون می‌آید. با غول‌ها و خطرات طبیعی از بشر گرفته تا حیوان مبارزه می‌کند و هفت مرتبه با ثروت‌های زمین به میان

خانواده‌اش بازمی‌گردد (خورشید، ۲۰۰۴، ۱۹۸). جبرا با الهام از این اسطوره از زبان "ودیع"، قهرمان داستان خود، در ابتدای سفر به سندباد بحری اشاره می‌کند و می‌گوید سفر و ماجراجویی "ودیع" نمی‌تواند مانند سندباد باشد: «دریا ماجراجویی را الهام می‌کند. ولی من می‌دانم که ماجراجویی در عصر ما مانند سندباد نیست. گمان نمی‌کنم کشتی غرق شود و من تنها بین مسافران نجات یابم». جبرا از سندباد به عنوان اسطوره بازگشت یاد می‌کند و از زبان "ودیع" می‌گوید: «آیا نمی‌بینی آن‌ها مرکز و سرچشمه‌ای دارند که دوباره به آن سو باز می‌گردند؟» (جبرا، ۲۰۰۸، ۸۲)

جبرا در رمان‌های خود از شخصیت سند باد بحری به عنوان رمزی برای شناخت و دستیابی به سرچشمه‌های و حاصل‌خیزی گشته است.

### نتیجه‌گیری

۱. جبرا ابراهیم جبرا یکی از نویسندگان معاصر فلسطینی نوپرداز است. از آن جایی که آثار ادبی زاینده ذهن و منبع آن الهام و شهود و ضمیر ناخودآگاه شاعر است در نتیجه داستان‌های که جبرا خلق کرده است برگرفته از ضمیر ناخودآگاه و ناخودآگاه جمعی است.

۲. او با آشنایی عمیقی که از اسطوره‌ها و کهن‌الگو بخصوص اسطوره‌هایی شرقی دارد در خلق داستان‌های خود به اسطوره‌ها و مفاهیم کهن‌الگویی بسیار توجه داشته است. در نتیجه می‌توان آثار این نویسنده را از منظر نقد کهن‌الگویی نقد و بررسی کرد.

۳. از مهم‌ترین و بارزترین کهن‌الگوها در داستان‌های جبرا کهن‌الگوی قهرمان و بازگشت او و کهن‌الگوی مرگ و ولادت مجدد است.

۴. جبرا در رمان‌های "صراخ فی لیل طویل"، "صیادون فی شارع ضیق"، "السفینه"، "البحت عن ولید مسعود" علاوه بر خلق سطح واقعی در داستان به سطح اسطوری و جادویی که حاصل توجه به فرایند ناخودآگاه ذهن است خلق می‌کند.

۵. او برای خلق این فضا از نمادها و رمزها بسیاری مانند آتش، آب، دریا، چشمه، درخت، غار، مادر، کودک و اسطوره‌هایی مانند تموز، عشتار، ققنوس، سندباد، اسکندر و گیلگمش و بسیاری از اساطیر و رموز دینی، تاریخی و فرهنگی بهره می‌گیرد.

### بررسی آثار داستانی جبراً ابراهیم جبراً از دیدگاه نقد کهن الگویی ۱۰۳

۶. کهن الگویی مرگ و تولد دوباره از مهم‌ترین مفاهیم در آثار جبراً است که تاثیر آن بر ذهن او باعث شده که عناصر داستان همچون شخصیت، زمان و مکان، فضا، درون‌مایه و زبان داستان را برای بازتاب آن بکار گرفته است و به همه این عناصر حاله‌ای از اسطوره و رمز ببوشاند که به آسانی نمی‌توان تفسیر کرد و دارای معانی ژرف و عمیقی است.

۷. جبراً از رمز و اسطوره و مفاهیم کهن الگویی برای بازتاب دردها و رنج‌های مردم فلسطین و تلاش آن‌ها برای خیزش و بازگشت و زنده کردن دوباره آن و غلبه بر سترونی و اشغالگری آن در غالب رمز و قناع بهره می‌گیرد.

### منابع و مأخذ:

- الیاده، میرچا، (۱۳۸۹ش)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چ ۴، تهران، سروش.
- امامی، نصرالله، (۱۳۸۵ش)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، چ ۳، تهران، جامی.
- بیلکسر، ریچارد، (۱۳۸۸ش)، اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، چ ۳، تهران، آشیان.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۴ش)، اسطوره شناسی و مطالعات فرهنگی: تبیین یونگ از اسطوره‌ای مدرن، چ ۱، تهران، سمت.
- جبراً، ابراهیم جبراً، (۱۹۸۸م)، صراخ فی لیل طویل، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الآداب للنشر و التوزیع.
- ..... (۲۰۰۶م)، صیادون فی شارع ضیق، کتاب فی جریده، عدد ۹۹.
- ..... (۲۰۰۸م)، السفینه، الطبعة الخامسة، بیروت، دار الآداب للنشر و التوزیع، ط ۵.
- ..... (۱۹۸۵م)، البحث عن ولید مسعود، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة الشرق الأوسط.
- ..... (۱۹۸۸م)، غرف الأخری، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ..... (۲۰۰۶م)، یومیات سراب عقان، الطبعة الثانية، بیروت، دار الآداب للنشر و التوزیع، ط ۲.
- جیوسی، سلمی خضراء، (۲۰۰۷م)، الاتجاهات و الحركات فی الشعر العربی الحديث، ترجمة عبد الواحد لؤلؤة، الطبعة الثانية، بیروت، مركز دراسات الوحدة العربية، ط ۲.
- خورشید، فاروق، (۲۰۰۵م)، ادیب الأسطوره عند العرب، الطبعة الأولى، القاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، ط ۱.
- دحبور، أحمد، جبراً ابراهیم جبراً، (۲۰۰۶م)، جولة معه فی ذکراه السابعة، مجلة رؤية، فلسطین، السنة الثانية، عدد ۲۹.

#### ۱۰۴ نقد ادب معاصر عربی

- دیووکور، مونیک، (۱۳۷۶ش)، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، چ ۲، تهران: مرکز.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۱ش)، نقد ادبی، تهران، فردوس.
- شوالیه، ژان و گریبان، آلن، (۱۳۸۴ش)، فرهنگ نمادها، ج ۱ و ۲، تهران، نشر جیحون.
- گرین، ویلفرد و همکاران، (۱۳۸۳ش)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۳، تهران، نیلوفر.
- مونس، آزاد و عزت ملاابراهیمی، (۱۳۹۲ش)، **رمان پایداری فلسطین**، چ ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- منیف، عبدالرحمان و آخرون، (۱۹۹۵م)، القلق و تمجید الحیاة، الطبعة الأولى، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ط ۱.

## دراسة الآثار القصصية لجبرا إبراهيم جبرا من وجهة نظر نقد النماذج الأصلية (الاعلى)

( "صراخ فى ليل طويل"، "صيادون فى شارع ضيق"، "السفينة"، "البحث عن وليد مسعود" نموذجاً )

عزت ملا ابراهيمي<sup>١</sup>

صغرى رحيمي<sup>٢</sup>

### الملخص

يعدُّ نقد النماذج الأصلية (العليا) القائم على النقد النفسي، أحد المناهج الأساسية في النقد الأدبي المعاصر، إذ أنه يُعنى بالكشف عن ماهية و خواص الأسطورة والنماذج الأصلية ودورها في الأدب. يهدف هذا البحث إلىدراسة روايات جبرا إبراهيم جبرا استناداً للنقد القائم على النماذج الأصلية وظهور اللاوعي الجمعي والأسطورة في أعمال هذا الكاتب. يقوم هذا البحث على افتراض أن هذا الكاتب اهتمَّ في أعماله بمستوى اللاوعي الجمعي الذهني أو النماذج الأصلية، لذا يمكن دراسة قصصه في ضوء هذا النقد. أمّا السؤال الأساسي لهذا البحث فهو هل يمكن تحليل ودراسة روايات جبرا استناداً لنقد النماذج الأصلية للبطل وعودته من الموت وميلاده ثانية؟

تمت دراسة الروايات المختارة من أعمال جبرا إبراهيم جبرا وفق المنهج الوصفي - التحليلي، واستناداً لنقد النموذج الأصلي، ووفقاً للنماذج الأصلية تم تحليل نموذج البطل وعودته من الموت وولادته ثانية، وتمت دراسة تبلور رموز النماذج الأصلية للشجرة والجبل والوادي والغار والنبع والبئر والأعداد، وتم تحليل بعض الأساطير في رواياته. ونذكر من النتائج التي توصل لها البحث استخدام روايات جبرا للنماذج الأصلية للبطل وموته وعودته مجدداً، وقد استثمر الكاتب هذه الرموز والأساطير لتعميق المعنى في رواياته.

**الكلمات الرئيسية:** جبرا إبراهيم جبرا، نقد النماذج الأصلية، الأسطورة، الموت والميلاد ثانية.

١- أستاذة مشاركة بفرع اللغة العربية و آدابها في جامعة طهران

٢- طالبة الدكتوراه بفرع اللغة العربية و آدابها بجامعة خوارزمي